

بررسی شمول قاعده ابطال ناپذیری خون مسلمان نسبت به فعل محسنانه منتهی به مرگ (همراه با نقد ماده ۵۰۹ ق.م.ا)

سید حسین قنبدلی

دانشجوی دکتری گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران
دکتر علیرضا عابدی سرآسیا (نویسنده مسئول)

دانشیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

Email: a- Abedi@um.ac.ir

دکتر سید محمدتقی قبولی درافشان

دانشیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

چکیده

بر اساس قاعده احسان اگر فعل محسنانه منجر به خسارت شود فاقد ضمان می‌باشد. در کلام فقها ظاهراً تفاوتی بین خسارت جانی و مالی وجود ندارد و در هر دو صورت مطلقاً فاقد ضمان می‌باشد. این در حالی است که حسب شواهد و قرائن بنای شریعت بر تفاوت بین خسارات مالی و جانی از حیث ضمان می‌باشد. در خسارات جانی بر خلاف خسارات مالی قاعده ابطال ناپذیری خون مسلمان جعل شده است که از پایمال شدن خون یک مسلمان و فاقد ضمان ماندن آن جلوگیری می‌کند. در نتیجه این سوال مطرح می‌شود که اگر در فعل محسنانه منتهی به مرگ، ضمان به صورت مطلق منتفی باشد آیا مصداق پایمال شدن خون یک مسلمان نمی‌باشد؟ بنابراین، قول به منتفی بودن ضمان به نحو مطلق، نیاز به واکاوی و بازنگری دارد. در این نوشتار، به روش توصیفی تحلیلی و با ابزار گردآوری اطلاعات کتابخانه‌ای و اسنادی، با بررسی صور سه گانه بحث (فعل منجر به قتل محسن الیه، فعل منجر به قتل شخص ثالث و فعل منجر به قتل با قصد احسان عمومی) احتمالات موجود، مورد بررسی قرار گرفت و احتمال جبران خسارات جانی از سوی بیت المال با استناد به قاعده ابطال ناپذیری خون مسلمان و سایر شواهد و قرائن در برخی حالات تقویت گردید.

واژگان کلیدی: حرمت خون، ابطال ناپذیری، نفی ضمان، فعل محسنانه

مقدمه

یکی از مواردی که ممکن است شبهه پایمال شدن خون مسلمان مطرح شود مرگ به سبب فعل محسنانه می‌باشد. توضیح آن‌که بر اساس قاعده احسان ضمان از ناحیه شخص محسن منتفی می‌باشد و مرجع دیگری نیز در کلام فقها جهت تدارک خسارت جانی مطرح نگردیده است. این در حالی است که در خسارت جانی قاعده ابطال ناپذیری خون مسلمان جعل گردیده است و اگر بنا به شرایط خاصی امکان

تدارک دیه نباشد در نهایت بیت المال بر اساس قاعده مذکور مرجع تدارک خواهد بود و قرار نیست مانند خسارات مالی صرف که اگر بنا به شرایطی توسط فاعل آن جبران نشود فاقد ضمان بماند. بنابراین، این سوال مطرح می شود که آیا این قاعده شامل مصداقی که شخصی بر اثر فعل محسنانه کشته شود و دیه با استناد به قاعده احسان از عهده شخص محسن منتفی گردد می شود یا آن که موضوعاً این قاعده منتفی بوده و جریان ندارد؟ ظاهراً غالب فقها قائل به نفی ضمان به نحو مطلق می باشند و در چنین مواردی از قاعده ابطال ناپذیری خون مسلمان سخنی به میان نیامده است. همچنین ظاهراً قولی مبنی بر ضمان بودن شخص محسن در چنین مواردی یافت نمی شود؛ اما بر اساس یک احتمال شاید بتوان با استناد به قاعده مذکور و ادله و عموماً دیگر در برخی موارد از طریق بیت المال خسارات جانی را جبران کرد. در این نوشتار ابتدا به موضوع شناسی و وجوه غیرقابل تخصیص بودن قاعده ابطال ناپذیری خون مسلمان و در نهایت بررسی احتمال مذکور که در واقع هدف اصلی پژوهش را تشکیل می دهد، می پردازیم. لازم به ذکر است هر دو قاعده ابطال ناپذیری خون مسلمان و احسان در منابع مختلف فقهی مورد بررسی قرار گرفته است. همچنین مقالات متعددی با جنبه های مختلف از جمله «بررسی قاعده احسان و نسبت آن با قاعده لاضرر»، «تبیین گسترده و ناکارایی استقلالی قاعده احسان»، «قاعده احسان»، «قاعده ارزش خون انسان» و «تحلیل روایت ابی بصیر مبنی بر عدم بطلان خون مسلمان» تالیف گردیده اما هیچ کدام به موضوع مورد بحث ما اشاره نکرده اند. افزون بر این موارد، دو مقاله به شرح ذیل با عناوین نزدیک تری وجود دارد. محمود حکمت نیا در مقاله «احسان به جمع (احسان جمعی) و نقش آن در مسئولیت مدنی» به بررسی مسئولیت مدنی شخص محسن در فعل محسنانه با قصد احسان به جمع پرداخته و ضمان یا عدم ضمان شخص محسن را مورد بررسی قرار داده است. لکن صرفاً به جنبه خسارات مالی صرف پرداخته شده است و نسبت به خسارات جانی و این که اگر فعل محسنانه منتهی به مرگ گردد آیا می توان مشمول قاعده ابطال ناپذیری خون مسلمان گردد، مورد بررسی قرار نگرفته است. همچنین حسن کریمی در مقاله «تحلیل و بررسی قلمرو قاعده لایبطل دم امری مسلم» شمول و دامنه قاعده فوق را مورد بررسی قرار داده است لکن از امکان شمول آن نسبت به فعل محسنانه منتهی به مرگ سخنی به میان نیاورده است. در مجموع می توان گفت وجه تمایز این پژوهش با پژوهش های پیشین پرداختن به تعارض و تلاقی دو قاعده است که این نوآوری شامل بررسی امکان عرفی بودن موضوع قاعده ابطال ناپذیری خون مسلمان و در نتیجه آن شمول قاعده ابطال ناپذیری نسبت به فعل محسنانه منتهی به مرگ (قصد احسان عمومی)، ذکر وجوه تخصیص ناپذیری و در نتیجه عدم امکان تخصیص قاعده ابطال ناپذیری خون مسلمان توسط قاعده احسان و ادله لزوم تدارک دیه از بیت المال در فعل محسنانه منتهی به مرگ با قصد احسان عمومی می باشد.

1. معرفی اجمالی قاعده دم المسلم لا یذهب هدراً

یکی از قواعد مهم فقهی در باب حرمت دماء و نفوس مسلمین قاعده ابطال ناپذیری خون مسلمان است که اجمالاً دلالت بر حرمت وضعی خون مسلمان دارد.^۱ در این نوشتار جنبه های موثر قاعده در فرضیات مطرح شده مورد بررسی قرار می گیرد.

۱-۱-۱. تعیین موضوع

بر اساس آن چه در منابع فقهی آمده برای مشخص شدن موضوع یک حکم چنانچه موضوع را شارع مقدس خود تعیین نموده باشد همان برای مکلف ملاک عمل می باشد. به عنوان مثال موضوع نماز از ناحیه شرع مقدس تعیین شده است. لکن اگر موضوع حکم از ناحیه شارع مقدس بیان نشود باید برای تعیین آن به عرف مراجعه کرد. برخی فقهای معاصر لزوم مراجعه به عرف در چنین مواردی را نوعی قاعده

کلی تلقی نموده‌اند. با این توضیح که مقتضای اطلاق امر مولا در چنین مواردی حمل کلام وی بر موضوع عرفی می‌باشد.^۲ به عبارت دیگر وقتی مولی به عبد خود امر می‌کند لکن مشخصات دقیق موضوع را مشخص نمی‌کند آن‌چه عقلاً نسبت به موضوع حکم از کلام وی برداشت می‌کنند همان موضوع متعارف می‌باشد. به عنوان مثال وقتی مولی به عبد خود دستور آوردن آب می‌دهد و شواهد و قرائن حاکی از تشنه بودن مولی دارد آن‌چه از کلام وی برداشت می‌شود آب شیرین قابل شرب می‌باشد. در امور شرعی نیز چنین می‌باشد. نمونه آن تعیین حرز جهت احراز تحقق شرایط اثبات حد سرقت می‌باشد که از سوی شارع مقدس تعریفی ارائه نشده است. بنابراین، باید به عرف مراجعه نمود.^۳ همچنین نسبت به قاعده احسان نیز همین گونه است و موضوع قاعده احسان امری عرفی می‌باشد.^۴ نسبت به قاعده ابطال ناپذیری خون مسلمان نیز ظاهراً همین گونه می‌باشد. بدین صورت که در روایات متعدد، دلالت بر لزوم جلوگیری از پایمال شدن خون مسلمان دارد لکن تعریف خاصی از پایمال شدن یک خون محترم در روایات بیان نشده و از این رو برای تعیین آن باید به عرف مراجعه کرد. بر اساس فهم عرف هرگاه شخص مسلمان محقون الدمی به سبب فعل دیگری به ناحق کشته شود و در قبال آن حسب مورد قصاص یا دیه نباشد مفهوم هدر شدن و باطل شدن خون محترم محقق می‌گردد. برخی موارد استناد به قاعده مبین عرفی بودن مصداق قاعده وعدم تعیین آن از سوی شارع مقدس می‌باشد. نمونه آن قتل همراه با رضایت مقتول می‌باشد. یکی از اختلافات موجود در این مسئله منتفی بودن یا عدم انتفاء دیه مقتول می‌باشد. یکی از ادله حکم به عدم انتفاء دیه مقتول این قاعده می‌باشد.^۵ موارد دیگری نیز وجود دارد که جهت رعایت اختصار از ذکر آن خودداری می‌شود.^۶ این درحالی است که در روایات و ادله قاعده چنین موردی به عنوان مصداق قاعده مطرح نشده است. لکن در عرف وقتی شخصی به قتل برسد و در قبال خون او قصاص صورت نگیرد یا دیه پرداخت نشود مصداق پایمال شدن خون مقتول می‌باشد. این امر مبین آن است که مصادیق قاعده بر اساس تشخیص و فهم عرف از پایمال شدن خون محترم تعیین می‌گردد.

۱-۲-۱. دامنه قاعده ابطال ناپذیری خون مسلمان

نسبت به قلمرو این قاعده میان فقها اختلاف نظر می‌باشد و ظاهراً نسبت به این امر دو نظریه وجود دارد. بر اساس نظریه اول این قاعده مواردی را شامل می‌شود که خون محترم ریخته شده اما قاتل معینی ندارد یا دسترسی به آن ممکن نیست.^۷ به عبارت دیگر این قاعده بر عدم سقوط دیه در جایی که قاتل مشخص نیست، دلالت دارد.^۸ در واقع نظریه اول شمول قاعده را صرفاً محدود به موارد مذکور در روایت می‌داند. همچنین بر اساس این نظریه موضوع قاعده صرفاً محدود به موارد منصوص می‌باشد و عرفی بودن موضوع منتفی می‌باشد.

اما بر اساس نظریه دوم مفاد این قاعده بسیار وسیع‌تر است و عمومیت علت مذکور در روایت تمامی مصادیق هدر بودن خون مسلمان را شامل می‌شود.^۹ همان قاعده معروف «الْعَلَّةُ تُعَمَّمُ وَتُخَصَّصُ». ظاهراً نظریه دوم نسبت به نظریه اول معتقدان بیشتری دارد؛ زیرا در متون

^۲ - حائری، کتاب المناهل، ۵۶۹؛ خویی، موسوعة الإمام الخوئی، ۲۵۶/۲۴

^۳ - شهید ثانی، الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية، ۲۴۳/۹

^۴ - مراغی، العناوین الفقهیة، ۴۷۹/۲

^۵ - مرعشی نجفی، القصاص علی ضوء القرآن و السنة، ۱۳۰/۱

^۶ - ایروانی، دروس تمهیدیة، ۳۱۵/۳

^۷ - فیاض کابلی، المسائل المستحدثة، ۱۹۳

^۸ - صطفوی، مئة قاعدة الفقهیة، ۱۲۹

^۹ - خویی، موسوعة الإمام الخوئی، ۶۶/۴۲؛ خوانساری، جامع المدارک، ۲۷۷/۷

فقهی در موارد متعددی غیر از موارد منصوب (نظریه اول) مورد استناد واقع شده است. به جهت رعایت اختصار از ذکر موارد آن خودداری می‌شود.^{۱۰}

با بررسی مواردی که در فقه این قاعده مورد استناد قرار گرفته می‌توان یک نتیجه کلی به دست آورد: در تمامی موارد یک وجه اشتراک وجود دارد و آن وجود مقتضی هدر بودن خون مسلمان است مثل عدم دسترسی به قاتل یا رابطه پدر و پسر بودن بین قاتل و مقتول و... اما این قاعده جلوی آن را می‌گیرد و از پایمال شدن خون مسلمان جلوگیری می‌کند. سوال اساسی که در این بخش مطرح می‌شود این است که با توجه به مبنای دوم و شمول قاعده نسبت به سایر مصادیق که در روایات ذکر نشده آیا دامنه قاعده شامل خسارات جانی منجر به مرگ که به واسطه فعل محسنانه ایجاد می‌گردد می‌شود یا خیر؟ در ادامه به این پرسش پاسخ داده می‌شود.

۱-۲. وجه تخصیص ناپذیری قاعده دم المسلم لا یذهب هدرا

اگرچه برخی فقها قاعده ابطال ناپذیری خون مسلمان را تخصیص پذیر می‌شمارند.^{۱۱} لکن بنا بر آن چه بیان خواهد شد نظر مختار بر تخصیص ناپذیری قاعده است که مطابق با مبنای مرحوم خوانساری است. ظاهراً وجه تخصیص ناپذیری قاعده از نظر ایشان نص بودن ادله این قاعده در عمومیت است. ایشان تصریح می‌نمایند که ظاهر ادله قاعده غیر قابل تخصیص می‌باشد.^{۱۲} لکن در کنار وجه مذکور وجوه دیگری نیز قابل ذکر می‌باشد؛ از جمله آن که اصل قاعده بر اساس تعلیل ذکر شده در روایت می‌باشد و همانگونه که برخی بیان کرده اند دلیلی که در مقام تعلیل باشد قابل تخصیص نمی‌باشد.^{۱۳} البته با توجه به ادله قاعده وجوه دیگری نیز به دست می‌آید که در ادامه به برخی از این روایات و وجه تخصیص ناپذیری آن‌ها اشاره می‌گردد.

الف. در مقام بیان ضابطه بودن دلیل عام

یکی از عواملی که می‌تواند موجب تخصیص ناپذیری دلیل عام گردد در مقام بیان ضابطه بودن دلیل عام است.^{۱۴} در چنین حالتی تخصیص با مقام معیار و مقیاس بودن دلیل عام منافات دارد.^{۱۵} در حقیقت در چنین مواردی اگر تخصیص صحیح باشد، دلیل عام از میزان و معیار بودن ساقط می‌شود.^{۱۶}

برخی عموماً قرآنی و روایی از این قبیل می‌باشد. به عنوان مثال می‌توان به برخی از روایاتی که مبین ضابطه‌ی حدیث صحیح از باطل می‌باشند اشاره نمود؛ مثل روایت ایوب بن حر که در آن راوی نقل می‌کند از امام صادق (ع) شنیدم که فرمود: هر چیزی باید به قرآن و سنت برگردد، هر حدیثی موافق قرآن نیست ظاهری آراسته دارد ولی دروغ است.^{۱۷} اگر روایت فوق قابل تخصیص باشد ضابطه بودن آن از

^{۱۰} - خویی، موسوعة الإمام الخوئي، ۲۲۴/۳۰؛ سبزواری، سید عبد الأعلى، مهذب الأحكام، ۲۶۶/۲۸؛ خویی، مباني تكملة المنهاج ۱۷۱/۴۲؛ ایروانی، دروس تمهیدیه، ۳/۳۱۵

^{۱۱} - صاحب جواهر، جواهر الكلام فی شح شرایع الاسلام، ۷۱/۲۱؛ ۳۹۲؛ روحانی، فقه الصادق، ۱۰۳/۱۳

^{۱۲} - خوانساری، جامع المدارك، ۲۶۷/۷ و ۵۱/۷

^{۱۳} - حکیم، الاصول العامة، ۵۴۰/۱؛ سبجانی، الإنصاف فی مسائل دام فیها الخلاف، ۱۹۶/۲؛ سبجانی، سلسلة المسائل الفقهية، ۲۴/۲۰

^{۱۴} - آشتیانی، بحر الفوائد فی شرح الفرائد، ۲۷۳/۲؛ تنکابنی، ایضاح الفرائد، ۶۰۵/۲

^{۱۵} - صدر، بحوث فی علم الأصول، ۶۹/۱۰؛ صدر، مباحث الأصول، ۳۵۴/۲

^{۱۶} - مروجی، تمهید الوسائل فی شرح الرسائل، ۵۲/۳

^{۱۷} - کلینی، الکافی، ۶۹/۱

بین می‌رود و به عبارتی نفس ایجاد ضابطه قابل تخصیص نمی‌باشد چون قاعده بودن آن از بین خواهد رفت. لذا دلیل عام آبی از تخصیص می‌باشد.^{۱۸}

ظاهر روایت ابی بصیر نیز از این قبیل می‌باشد. در این روایت امام صادق (ع) نسبت به کسی که به قتل رسیده و جنازه‌اش در بیابان پیدا شده باشد (و قاتل مشخصی نداشته باشد) می‌فرماید دیه او را از بیت المال پرداخت می‌کنم. سپس ایشان به کلام امیر المومنین استناد می‌نمایند که می‌فرمود: لَا يَبْطُلُ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ.^{۱۹} در این روایت کلام امیر المومنین مستند پرداخت دیه از بیت المال عنوان شده است لکن نفس کلام امیر المومنین (ع) به تنهایی ظهور در وجود یک قاعده و ضابطه کلی در شریعت اسلام دارد و آن پایمال نشدن خون مسلمان در دین اسلام است و بر اساس آن لازم است حاکم شرع در موارد مشابه این گونه عمل کند. روایت دیگری نیز با مضمون فوق از حضرت نقل شده است.^{۲۰} همچنین روایت دیگری از جمیل بن دراج از امام صادق (ع) در مقام ایجاد ضابطه بودن را بیشتر نمایان می‌کند. در این روایت راوی نقل می‌کند از امام صادق (ع) پرسیدم: آیا شهادت زنان در حدود الهی جایز است؟ حضرت فرمود: تنها در قتل، امیر المومنین (ع) پیوسته می‌فرمود: لَا يَبْطُلُ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ.^{۲۱} در این روایت موضوع کلام حضرت شهادت زنان می‌باشد لکن باز هم حضرت به کلام کلی امیر المومنین (ع) استناد می‌نمایند نمونه دیگر، روایت روایت ابا بصیر می‌باشد که راوی از امام صادق (ع) نقل می‌کند که حضرت می‌فرماید خدای سبحان در دماء شما به گونه ای دیگر که در اموال شما حکم کرده حکم نموده است، و در ادامه به تفاوت اقامه دعوا در اموال و دماء اشاره و در نهایت علت این تفاوت را این گونه بیان می‌نمایند:.... لِكَيْلَا يَبْطُلَ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ.^{۲۲}

از مجموع این روایات به دست می‌آید که شارع در مقام ارائه ضابطه ای کلی بوده است که تعلیل به آن در فروعات مختلف فقهی، عمومیت آن را تقویت کرده و موجب تخصیص ناپذیری آن می‌گردد.

ب. مناسبت حکم و موضوع

یکی از عواملی که می‌تواند موجب آبی از تخصیص شدن یک عام گردد مناسبت حکم و موضوع است.^{۲۳} مناسبت حکم و موضوع، به معنای مناط‌ها، روابط و مناسبت‌هایی است که در دید عرف میان یک حکم و موضوع آن وجود دارد. در چنین مواردی در واقع عرف دلیل عام را قابل تخصیص نمی‌داند. البته مناسبت حکم و موضوع می‌تواند سبب تخصیص و یا تعمیم حکم هم گردد.^{۲۴} برخی ادله احکام شرعی از این باب آبی از تخصیص می‌باشند. به عنوان مثال یکی از مصادیق تناسب بین حکم و موضوع آیه شریفه نفی سبیل می‌باشد؛ با این توضیح که جعل حکمی که سبب استخفاف مسلمین شود با تقدس دین اسلام و بنای شارع مقدس سازگاری ندارد. بر این اساس می‌توان ادعا کرد حکم نفی سبیل کاملاً متناسب با موضوع شریعت اسلام می‌باشد. لذا در نگاه عرف چنین حکم عامی قابل تخصیص

^{۱۸} - لاری، التعليقة على المكاسب، ۴۲۲/۲

^{۱۹} - کلینی، الکافی، ۳۵۶/۷

^{۲۰} - همان، ۳۶۲/۷

^{۲۱} - همان، ۳۹۰/۷

^{۲۲} - همان، ۳۶۲/۷

^{۲۳} - مکارم، انوار الأصول، ۲۵۶/۳؛ مکارم، القواعد الفقهية، ۸۰/۱

^{۲۴} - مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی، فرهنگ نامه اصول فقه، ۸۰۰؛ جمعی از مؤلفان، مجله فقه اهل بیت علیهم السلام، ۸۲/۱۰

نمی‌باشد که در برخی منابع فقهی به این امر اشاره شده است.^{۲۵} بنابراین، می‌توان ادعا کرد که گاهی رابطه بین حکم و موضوع و تناسبی که بین این دو وجود دارد به‌گونه‌ای است که در نگاه عرف چنین حکم عامی قابل تخصیص نمی‌باشد. در برخی منابع نیز تا حدودی به این امر اشاره شده است.^{۲۶}

نسبت به قاعده دم المسلم لایذهب هدرًا نیز ظاهراً چنین حالت و رابطه‌ای بین حکم و موضوع وجود دارد. توضیح آن‌که اهمیت بسیار بالای دماء و نفوس در شریعت اسلام کاملاً امری ضروری و بدیهی بوده و بر هیچ کس پوشیده نیست؛ و لذا جلوگیری از پایمال شدن آن نیز امری کاملاً بدیهی و ضروری است. به عبارت دیگر، می‌توان گفت: در نگاه عرف، بین اهمیت بسیار بالای خون یک مسلمان و لزوم جلوگیری از پایمال شدن آن به‌گونه‌ای تناسب و رابطه وجود دارد که سبب آبی از تخصیص شدن حکم می‌گردد. بنابراین، می‌توان گفت در نگاه عرف قابل پذیرش نیست گفته شود خون مسلمان نباید پایمال شود مگر در این مورد و آن مورد. از ظاهر روایت هشام نیز می‌توان مسلم بودن قاعده و پذیرش آن نزد عرف را استنباط نمود. در این روایت، امام (ع) از پذیرش روایتی که مفاد آن دلالت بر پایمال شدن خون مسلمان می‌کند اظهار تعجب می‌کنند.^{۲۷} این بدان معناست که لزوم پایمال نشدن خون مسلمان امری بدیهی و مسلم نزد ایشان می‌باشد. تا حدی که راوی خود باید متوجه کذب بودن روایت اول می‌شد و اصلاً نیازی به سوال کردن نداشته است.

با توجه به نکات ذکر شده می‌توان نتیجه گرفت یکی از وجوه تخصیص ناپذیری قاعده دم المسلم لایذهب هدرًا تناسب بین حکم و موضوع این قاعده می‌باشد.

ج. دلالت سیاق دلیل بر استقباح و استنکار امری

وقتی سیاق برخی عمومات یا اطلاعات دلالت بر استقباح و استنکار امری دارد، تخصیص و تقیید در آن راه ندارد.^{۲۸} حتی می‌توان آبی از تخصیص بودن چنین عمومات یا اطلاعاتی را مقتضای حکیم بودن گوینده آن‌ها دانست؛ زیرا وقتی متکلم حکیم قبح و استهجان امری را بیان می‌کند نفس قبیح بودن آن چه گفته شده مبین آن است که مولی قصد تخصیص یا تقیید کلام خود را نداشته است. به عنوان مثال می‌توان آیه ۱۵ سوره اسرا اشاره نمود. (وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا) سیاق این آیه شریفه ظهور در قبیح بودن عذاب پیش از پیش از فرستادن رسول دارد. همچنین است ادله ناهی از عمل به قیاس که دلالت بر قبح عمل به قیاس دارد؛ همچنین برخی عمومات و اطلاعات حرمت غنا که دلالت بر قبح آن دارد آبی از تخصیص و تقیید می‌باشد.^{۲۹}

^{۲۵} - بجنوردی، قواعد فقهیه، ۳۵۸/۱

^{۲۶} - نائینی، المکاسب و البیع، ۳۴۴/۲

^{۲۷} - هشام نقل می‌کند از امام کاظم (ع) در مورد برده‌ای که نوید آزادی پس از مرگ مولایش دارد و شخصی را از روی خطا کشته است پرسیدم. حضرت فرمودند: در این مسئله چه روایتی به شما رسیده؟ عرض کردم: از امام صادق (ع) برای ما روایت شده که فرمودند: برده را به طور کامل در اختیار اولیای مقتول قرار می‌دهند. پس هرگاه مولای سابقش بمیرد برده آزاد می‌شود. امام کاظم (ع) فرمودند: سبحان الله! فَيُطْلَقُ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ.... (کلینی، کافی، ۳۰۷/۷)

^{۲۸} - صافی، بیان الأصول، ۳۴۸/۳

^{۲۹} - نجومی، الرسائل الفقهیه، ۱۶۲

روایت سلمة بن كهیل نیز از این قبیل می‌باشد.^{۳۰} در این روایت تعبیر امیر المومنین (ع) که فرمودند: نخواهم گذاشت خون مسلمانی پایمال شود» دلالت بر قبیح پایمال شدن خون مسلمان دارد. البته در کنار این روایت و سایر ادله قاعده برخی ادله دیگر نیز دلالت بر قبیح پایمال شدن خون یک مسلمان دارد. به عنوان مثال می‌توان به روایت جابر به نقل از امام باقر (ع) اشاره کرد که پیامبر اکرم صل الله علیه و آله و سلم فرمودند:

هر کس شهادتش را کتمان کند، یا شهادتی دهد که بر اثر آن خون مسلمانی هدر رود یا مال او را از بین ببرد روز قیامت در حالی می‌آید که برای چهره‌اش به اندازه‌ای که چشم کار کند تاریکی و در صورتش خراش است و همه خلایق او را با نام و نسبش می‌شناسند.^{۳۱} همچنین نزد عرف نیز نفس پایمال شدن خون مسلمان امری قبیح می‌باشد که این امر نیز مؤیدی بر مضمون روایات فوق می‌باشد. همچنین روایت هشام که نقل آن گذشت و تعبیری که امام به کار بردند (سبحان الله! فَيَبْطُلُ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ....) نیز تا حدودی دلالت بر قبیح پایمال شدن خون مسلمان دارد.

در مجموع با بررسی این ادله به دست می‌آید که پایمال شدن خون مسلمان در شریعت اسلام امر قبیحی بوده و بنای شریعت بر جلوگیری از وقوع آن در خارج می‌باشد.

د. نص در عمومیت

یکی از مواردی که سبب تخصیص یا تقیید ناپذیری عام یا مطلق می‌گردد صراحت در عمومیت یا اطلاق است.^{۳۲} در واقع دلیل عام به واسطه برخی عوامل از درجه ظهور در عمومیت، به نص در عمومیت می‌رسد. عوامل مختلفی باعث نص شدن عام در عمومیت می‌گردد از جمله این عوامل تاکید بر عمومیت عام در خود دلیل عام می‌باشد.^{۳۳}

هرچند همان گونه که بیان شد بنابر نظر مرحوم خوانساری ظاهر ادله معروف و مشهور قاعده دم المسلم لا یذهب هدر آبی از تخصیص می‌باشد^{۳۴} و ظاهراً مراد ایشان همان نص در عمومیت است؛ اما در میان ادله این قاعده روایتی با لسانی شبیه به لسان ادله قاعده لا ضرر نقل شده که بر اساس آن، حضرت علی (ع) پیوسته به عمال خویش می‌نوشتند: «لَا تُطْلُ الدِّمَاءُ فِي الْإِسْلَامِ» و به رفاعه نوشتند: «لَا تُطْلُ الدِّمَاءُ وَلَا تُعْطَلُ الْحُدُودُ».^{۳۵}

^{۳۰} - از سلمة نقل شده است که: حضرت علی (ع) در مورد شخصی که مرتکب قتل شده بود و خویشاوندی نداشت فرمود: «دیه مقتول را من از جانب قاتل پرداخت می‌کنم و نخواهم گذاشت خون مسلمانی پایمال شود.» (کلینی، کافی، ۷: ۳۶۵)

^{۳۱} - کلینی، کافی، ۷/ ۳۸۰

^{۳۲} - حکیم، حقائق الأصول، ۱/ ۵۴۰

^{۳۳} - تستری، الهدایة فی شرح الکفایة، ۴۵۳

^{۳۴} - خوانساری، جامع المدارك، ۷/ ۲۶۷

^{۳۵} - مغربی، دعائم الإسلام، ۲/ ۴۰۴

با توجه به سیاق حدیث لاضرر این روایت نص در عمومیت یا اطلاق می‌باشد و همین امر موجب آبی از تخصیص بودن آن می‌گردد.^{۳۶} ظاهراً حدیث مذکور نیز از این حیث با حدیث لا ضرر شباهت دارد که موجب آبی از تخصیص شدن مرسله مذکور می‌گردد.

البته روایت مذکور مرسل می‌باشد لکن با توجه به آن‌که مضمون آن با روایات صحیح دیگر همسو می‌باشد و همچنین مفاد آن با روح شریعت و بنای آن که اهتمام در دماء و نفوس می‌باشد همخوانی دارد و از این حیث، ضعف آن قابل جبران می‌باشد.

در مجموع می‌توان نتیجه گرفت قاعده دم المسلم لا یذهب هدرا تخصیص ناپذیر است و ثمره آن در ادامه بحث مشخص می‌شود.

۲. بررسی شمول قاعده ابطال ناپذیری خون نسبت به فعل محسنانه

در منابع فقه شیعه موارد متعددی یافت می‌شود که دال بر شمول قاعده احسان نسبت به خسارت جانی است.^{۳۷} جهت رعایت اختصار از ذکر موارد آن خودداری می‌شود. آنچه محل بحث می‌باشد آن است که آیا قاعده ابطال ناپذیری خون مسلمان مشمول چنین مصداقی می‌گردد؟

برای پاسخ به پرسش فوق ابتدا مختصراً نکاتی را بیان می‌کنیم. بر اساس نظر مشهور، در خسارات مالی صرف، ضمان از ناحیه شخص محسن منتفی می‌باشد و هیچ مرجع دیگری وظیفه تدارک خسارت را ندارد. شبیه چنین امری در موارد دیگر هم وجود دارد. مثلاً اگر به مال دیگری خسارتی وارد شود و فاعل آن مشخص نگردد از حیث لزوم جبران خسارت، طبق نظر مشهور، تکلیفی بر عهده حاکم شرع و بیت المال نمی‌باشد. لکن در خسارت جانی این گونه نیست و در نهایت بیت المال مرجع تدارک خواهد بود و قرار نیست مانند خسارات مالی صرف بدون ضمان بماند. این مسئله هم کاملاً عقلایی می‌باشد زیرا خون مسلمان بسیار اهمیت دارد و نباید بدون ضمان بماند. علت منصوص در روایات هم به نوعی اشعار به این مسئله دارد. مؤید بر این امر صحیح‌ه ابابصیر از امام صادق (ع) در باب قسامه است که می‌فرماید: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ حَكَمَ فِي دِمَائِكُمْ بِغَيْرِ مَا حَكَمَ فِي أَمْوَالِكُمْ... و در پایان نیز اشاره به علت منصوص دارند. (لِكَيْلَا يَبْطُلَ دَمُ أَمْرٍ مُسْلِمٍ)^{۳۸}

بعد از بیان نکات فوق اینک به پرسش مطرح شده می‌پردازیم. چنانچه بیان شد ملاک در تعیین موضوع قاعده دم المسلم لا یذهب هدرا عرف می‌باشد در نگاه عرف می‌توان برخی مصداق مرگ از روی فعل محسنانه را در صورتی که دیه مطلقاً منتفی باشد مصداق پایمال شدن خون یک مسلمان دانست. توضیح آن‌که برای فعل محسنانه با توجه به نیت شخص محسن سه صورت قابل فرض می‌باشد. گاهی نیت شخص محسن احسان به فرد خاصی می‌باشد و گاهی نیت او احسان به شخص خاصی نمی‌باشد بلکه عموم افراد یک جامعه مدنظر می‌باشد. در صورت اول نیز گاهی خسارت به محسن الیه و گاهی به شخص ثالث وارد می‌شود. بر این اساس سه صورت قابل فرض می‌باشد.

^{۳۶} - لاری، التعلیقه علی المکاسب، ۱۷۰/۲؛ خمینی، القواعد الفقهیة و الاجتهاد و التقلید، ۴۲/۱

^{۳۷} - صاحب جواهر، جواهر اللام فی شرح شرایع الاسلام، ۶۷۰/۴۱؛ ابن ادریس حلی، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، ۳۶۸/۳؛ فاضل هندی، کشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحکام، ۵۶۲/۱۰ - ۲۵۸/۱۱؛ فیض کاشانی، مفاتیح الشرائع، ۱۰۹/۲؛ سبزواری، مهذب الأحکام، ۲۹۱/۲۷؛ بجنوردی، القواعد الفقهیة: ۱۱/۴؛ کاشف الغطاء، القواعد الستة عشر، ۹؛ محقق حلی، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ۲۳۷/۴؛ علامه حلی، تحریر الأحکام الشرعیة علی مذهب الإمامیة ۵/۵۴۰؛

^{۳۸} - کلینی، الکافی، ۳۶۲/۷

صورت اول: آنکه شخص محسن قصد احسان به فرد خاصی را دارد اما فعل وی منجر به مرگ محسن^{۳۸} الیه می‌گردد؛ مثل پزشکی که مجانباً به قصد نجات جان بیمار بدن وی را با رعایت شرایط لازم مورد جراحی قرار می‌دهد اما اتفاقاً فعل وی منجر به مرگ بیمار می‌گردد. به نظر می‌رسد در چنین حالتی حتی اگر ضمانی در قبال مرگ محسن^{۳۸} الیه نباشد بتوان گفت که موضوعاً پایمال شدن خون وی منتفی است؛ زیرا با توجه به آن که پایمال شدن خون محترم یک مفهوم عرفی می‌باشد در نگاه عرف نمی‌توان چنین حالتی را به صورت یقینی مصداق پایمال شدن خون محترم دانست. در این حالت در واقع جان فرد در خطر بوده و برای نجات آن انجام فعل محسنانه لازم بوده است. بنابراین، حتی اگر در این میان فعل محسنانه منتهی به مرگ وی شود نزد عرف عدم ضمان به نحو مطلق نمی‌تواند مصداق ظلم به محسن^{۳۸} الیه و پایمال شدن خون وی باشد. نکته مهم دیگر آن که مصادیق مذکور در مستندات قاعده نیز مؤیدی بر این مطلب است. توضیح آن که مصادیق ذکر شده در روایات ناظر به حالتی است که به ناحق خون شخصی ریخته شده است ولی به دلیل عوامل و شرایط خاص امکان جبران خون وی وجود ندارد. بنابراین، در نهایت بیت المال جهت جلوگیری از پایمال شدن خون، دیه او را پرداخت می‌کند. لکن مرگی که در راه احسان به شخص به‌جود آمده است اگر ضمانی در قبال آن نباشد نزد عرف نمی‌تواند مصداق ظلم و ستم به شخص محسن^{۳۸} الیه باشد. بلکه می‌توان چنین چیزی را امری عقلایی هم دانست. بنابراین، به نظر می‌رسد چنین صورتی تخصصاً و موضوعاً از قاعده دم المسلم لایذهب هدرا خارج می‌باشد.

صورت دوم: شخص محسن قصد فعل محسنانه به شخص خاصی را دارد لکن شخص دیگری دچار خسارت جانی گردد. یکی از مباحث مورد اختلاف در قاعده احسان خسارات وارده به اشخاص ثالث می‌باشد. حال اگر خسارت جانی به شخص ثالث وارد گردد بنا بر آنچه بیان شد نباید مانند خسارات مالی صرف سنجیده شود؛ زیرا اهمیت دماء قطعاً بسیار بالاتر از خسارات جانی است و حتی اگر قائل باشیم قاعده احسان خسارات به شخص ثالث را در بر می‌گیرد و موجب انتفاء ضمان به نحو مطلق می‌شود در خسارات جانی نمی‌توان با قطعیت حکم به انتفاء ضمان به نحو مطلق داد. مثال صورت دوم می‌تواند پزشکی که به قصد نجات جان طفل در رحم مادر وی را مورد عمل جراحی قرار دهد و همین امر موجب مرگ مادر گردد.

به نظر می‌رسد در این جا سه وجه محتمل باشد. وجه اول آن که چنین حالتی از شمول قاعده احسان خارج باشد؛ با این توضیح که اگر احسان را امری نسبی بدانیم ممکن است بر فعل محسن نسبت به فردی احسان صدق کند و نسبت به دیگری احسان صدق نکند. بر این اساس شخص محسن تنها نسبت به محسن^{۳۸} الیه محسن بوده و نسبت به افراد دیگر، محسن نبوده است. بنابراین، خسارت وارد شده به ثالث از سوی شخص محسن مشمول ادله ضمان می‌باشد. مؤید این مطلب آن است که قاعده احسان خلاف اصل اولیه ضمان است و در چنین مواردی، باید به قدر متیقن اکتفا کرد و بعید نیست قدر متیقن هم انتفاء ضمان نسبت به خسارات وارده به محسن^{۳۸} الیه باشد.

وجه دیگر این است که محسن^{۳۸} الیه ضامن خسارتی که به شخص ثالث رسیده باشد. لکن آنچه نسبت به قاعده احسان مشهور است صرفاً مسقط بودن آن است و با استناد به این قاعده نمی‌توان ضامن بودن شخصی را اثبات نمود. این نوشتار هم در مقام اثبات یا رد چنین امری نمی‌باشد. البته ممکن است بتوان با ادله دیگر مثل قاعده من له الغنم فعلیه الغرم^{۳۹} ضمان محسن^{۳۸} الیه را در چنین مواردی اثبات نمود لکن چنین امری نیاز به بحثی مفصل و جداگانه دارد.

در کنار دو احتمال مطرح شده یک احتمال دیگر هم می‌تواند مطرح شود و آن پرداخت دیه از بیت المال می‌باشد. توضیح آن‌که اگر ملاک در نفی ضمان را نفس محسنانه بودن فعل اعم از آن‌که به محسن^{۴۰} الیه خسارتی وارد شود یا به شخص ثالث بدانیم بر این اساس هر نوع ضمانی مطلقاً از سوی شخص محسن منتفی می‌باشد. از طرفی با توجه به آن‌که نسبت به شخص ثالث هیچگونه احسانی صورت نگرفته بعید نیست در چنین حالتی اگر پرداخت دیه مطلقاً منتفی باشد مصداق پایمال شدن خون وی محسوب شود. بنابراین، با توجه به عدم امکان اخذ دیه از شخص محسن، بیت المال مرجع تدارک آن باشد؛ زیرا چنانچه در صورت قبلی بیان شد لازمه ضرورت جلوگیری از پایمال شدن خون محترم در جایی که امکان اخذ دیه از شخص دیگری مثل قاتل یا عاقله وجود نداشته باشد پرداخت دیه از بیت المال است. همچنین مؤیدات و استدلال‌های صورت قبلی نسبت به این احتمال هم می‌تواند مطرح شود. البته ممکن است به ذهن بیاید با توجه به آن‌که فعل محسنانه در جهت مصلحت عمومی نبوده پرداخت دیه از بیت المال از این حیث نسبت به صورت سوم ضعیف‌تر است اما با توجه به آن‌چه گذشت امر بعیدی به ذهن نمی‌رسد.

صورت سوم: اگر شخص محسن قصد فعل محسنانه را دارد اما مانند فرض قبلی شخص خاصی مد نظر او نیست و به قصد احسان به عموم افراد یک جامعه اقدام به انجام فعلی می‌کند که اتفاقاً منجر به مرگ یک نفر می‌گردد. آن‌چه بیشتر مدنظر در این نوشتار است همین صورت می‌باشد. مثال معروف چنین حالتی حفر چاه برای مصلحت عمومی می‌باشد که ظاهراً ماده ۵۰۹ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ نیز مصداق همین صورت می‌باشد. در این صورت بعید نیست بتوان چنین حالتی را داخل در موضوع قاعده ابطال ناپذیری خون مسلمان دانست؛ زیرا هرچند نفس فعل محسنانه بوده است لکن قصد احسان به شخص کشته شده بالخصوص نبوده بلکه مصلحت نوعی مدنظر بوده است و برخلاف صورت قبلی نمی‌توان شخص مورد حادثه را محسن^{۴۱} الیه یقینی قلمداد کرد. بنابراین، اگر بخواهیم با نگاه عرفی بسنجیم شاید با قطعیت چنین حالتی مانند صورت قبلی خارج از قاعده مذکور نباشد. البته نسبت به این مسئله برخی اساساً مصداق مذکور را خارج از شمول قاعده احسان می‌دانند و مطلقاً قائل به ضمان شده‌اند.^{۴۲} در مقابل برخی دیگر فرض مذکور را مشمول قاعده احسان می‌دانند.^{۴۳} این نوشتار در مقام نقد یا اثبات این دو قول نمی‌باشد؛ اما بنا بر پذیرش شمول قاعده احسان نسبت به فرض مسئله تحقق مفهوم پایمال شدن خون وی بعید به نظر نمی‌رسد؛ خصوصاً آن‌که شخص محسن قصد احسان بالخصوص نسبت به فرد کشته شده را نداشته و عامل تاثیر گذار در نگاه عرفی می‌تواند همان قصد خاص احسان به شخص محسن^{۴۴} الیه باشد. در حالی که اگر مصلحت نوعی مد نظر باشد با قطعیت نمی‌توان مانند صورت قبلی به مسئله نگاه کرد. در مجموع بر اساس نظریه مطرح شده در این نوشتار مبنی عرفی بودن موضوع قاعده ابطال ناپذیری خون مسلمان ظاهراً حکم به انتفاء ضمان به نحو مطلق را می‌توان مصداقی از پایمال شدن خون مسلمان دانست. در این بین دو نکته مهم وجود دارد. اگر قاعده ابطال ناپذیری خون مسلمان را در مصداق مذکور جاری بدانیم، اولاً رابطه آن با قاعده احسان چگونه خواهد بود؟ ثانیاً دیه شخص کشته شده را چه کسی یا چه مرجعی باید پرداخت کند؟ در ادامه به این دو نکته مهم خواهیم پرداخت.

^{۴۰} - صاحب جواهر، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، ۱۰۳/۴۳

^{۴۱} - خمینی، تحریر الوسیلة: ۵۶۴/۲؛ خویی، مبانی تکملة المنهاج: ۳۰۰/۴۲

۳. رابطه قاعده دم المسلم لا یذهب هدرا با قاعده احسان در صورت قصد احسان عمومی

بر اساس آنچه در منابع فقهی آمده ظاهراً قاعده احسان مانند قاعده ابطال ناپذیری خون مسلمان آبی از تخصیص می‌باشد. جهت رعایت اختصار و خودداری از ذکر مطالب تکراری از ذکر مفصل وجه تخصیص ناپذیری قاعده احسان خودداری می‌گردد. لکن مختصراً باید عنوان شود اولاً با توجه به سیاق آیه ۹۱ از سوره شریفه توبه این عام غیر قابل تخصیص است؛^{۴۲} ثانیاً یکی از مدارک قاعده احسان حکم عقل است و احکام عقلیه تخصیص ناپذیرند؛^{۴۳} ثالثاً آیه شریفه اشعار به قبیح بودن توبیخ و مؤاخذه شخص محسن دارد که این امر هم دال بر غیر قابل تخصیص بودن است.^{۴۴} در نتیجه ممکن است در نگاه اول مدلول دو دلیل با هم تعارض داشته باشند؛ اما ظاهراً این تعارض به نحو مستقر نمی‌باشد؛ زیرا ظاهر ادله قاعده احسان ضمان را از دوش فرد محسن برمی‌دارد و نسبت به ضمان یا عدم آن توسط مرجع دیگر هم دلالتی ندارد. از سوی دیگر قاعده ابطال ناپذیری خون مسلمان صرفاً در مقام جلوگیری از پایمال شدن خون مسلمان می‌باشد و نسبت به مرجع تدارک خسارت دلالتی نداشته و در مقام بیان نمی‌باشد. مؤید این امر برخی موارد استناد به قاعده می‌باشد. به عنوان مثال در روایتی ابوبصیر از امام صادق (ع) درباره مردی که از روی عمد مردی را کشته است، پس از آن قاتل فرار کرده و کسی بدان دست نیافته است سوال می‌کند. حضرت در پاسخ می‌فرمایند: اگر مالی دارد، دیه از مالش گرفته می‌شود وگرنه از خویشاوندان وی، به ترتیب نزدیکی در خویشاوندی گرفته می‌شود و اگر خویشاوند ندارد، امام دیه او را می‌پردازد؛ چرا که خون مرد مسلمان باطل نمی‌شود.^{۴۵}

با توجه به آنچه بیان شد اگر مرجعی غیر از شخص محسن دیه را پرداخت کند تعارض مستقراً بین مدلول دو دلیل نخواهد بود.

۴. مرجع تدارک دیه در جایی که شخصی بر اثر فعل محسنانه در صورت قصد احسان عمومی کشته شود

آنچه از ظاهر روایت ابوبصیر به دست می‌آید این است که این قاعده صرفاً در مقام بیان یک ضابطه و قاعده کلی است و آن لزوم جلوگیری از پایمال شدن خون یک مسلمان توسط حاکم شرع است که حسب مورد ممکن است از طریق پرداخت دیه توسط اقارب یا بیت المال میسر شود. بر این اساس با توجه به سکوت قاعده ابطال ناپذیری خون مسلمان نسبت به مرجع ضمان می‌توان نتیجه گرفت لازمه جلوگیری از پایمال شدن خون محترم در مواردی که امکان اخذ دیه از کسی نباشد و مقتضی برای پایمال شدن خون مسلمان به وجود آمده باشد پرداخت دیه مقتول از بیت المال می‌باشد. همچنین ظاهر روایت سلمة بن کھیل تا حدودی به این امر اشاره دارد. در این روایت نقل شده است که: حضرت علی (ع) در مورد شخصی که مرتکب قتل شده بود و خویشاوندی نداشت فرمود: «دیه مقتول را من از جانب قاتل پرداخت می‌کنم و نخواهم گذاشت خون مسلمانی پایمال شود.»^{۴۶} ظاهر کلام حضرت که فرمودند نخواهم گذاشت خون مسلمان هدر برود دلالت بر این دارد که به منظور جلوگیری از پایمال شدن خون مسلمان در نهایت اگر مرجعی نباشد بیت المال آن را تدارک خواهد کرد. در مسئله مورد بحث نیز با توجه به آن که اخذ دیه می‌تواند مصداق سبیل علیه شخص محسن باشد امکان اخذ دیه از وی وجود ندارد. بنابراین، ظاهراً باید دیه را از بیت المال پرداخت نمود.

^{۴۲} - خوانساری، جامع المدارك، ۲۹۶/۶؛ فاضل لنکرانی، القواعد الفقهية، ۲۸۶

^{۴۳} - کاشف الغطاء، القواعد الستة عشر، ۹

^{۴۴} - صافی، بیان الأصول، ۳۴۸/۳

^{۴۵} - کلینی، الکافی، ۳۶۵/۷

^{۴۶} - همان، ۳۶۵/۷

مؤید دیگر این احتمال، علت ذکر شده برای پرداخت دیه از بیت المال در روایت عبد الله بن سنان هم می‌تواند باشد که بعید نیست بتوان آن را شامل محل کلام دانست. بر اساس این روایت امام صادق (ع) علت پرداخت دیه از بیت المال در یکی از مصادیق قاعده را این گونه بیان می‌کنند: همان گونه که میراث او برای امام (ع) است، دیه‌اش هم بر امام (ع) است.^{۴۷} ظاهراً کلام امام (ع) إشعار به قاعده «مَنْ لَه الْغَنَمُ فَعَلَيْهِ الْغَرَمُ» دارد که در ادامه به آن اشاره خواهد شد.

همچنین شبیه به آن چه بیان شد در بحث خطای قاضی هم مطرح می‌شود.^{۴۸} توضیح آن که قضاوت، عملی محسنانه (با قصد احسان عمومی) به جامعه است. اگر حکم قاضی منتهی به مرگ شخصی گردد که بعداً معلوم شود بیگناه بوده است و در قضاوت نیز اهمالی رخ نداده باشد، دیه مقتول از بیت المال پرداخت می‌شود؛ زیرا در جهت مصلحت جامعه و جلوگیری از اختلال نظام بوده است.^{۴۹} البته نسبت به پرداخت دیه از بیت المال در صورت خطای قاضی ادله خاص وجود دارد اما در هر صورت می‌تواند مؤیدی بر احتمال مذکور باشد و مبین آن است که پرداخت دیه در چنین مواردی فی نفسه امری خلاف قواعد و دور از ذهن نمی‌باشد و در مورد مشابه چنین چیزی عملاً رخ می‌دهد و ای بسا در صورت حصول الغای خصوصیت یا تنقیح مناط قطعی بتوان از آن به عنوان دلیل مستقلاً یاد کرد؛ زیرا شاید بتوان گفت عرف یا عقل در می‌یابد که ملاک این حکم (پرداخت دیه از بیت المال) پایمال نشدن خون است و مستند بودن به خطای قاضی دخالتی در اصل حکم ندارد.

مؤید دیگری که می‌توان برای احتمال مذکور ذکر نمود موارد مصرف بیت المال است؛ زیرا هر آن چه جزء مصالح مسلمین باشد مخارج آن از بیت المال تامین می‌گردد.^{۵۰} نسبت به مورد مسئله هم با عنایت به آن که فعل محسنانه در جهت منافع عامه بوده اگر منجر به ایراد خسارت جانی بر شخصی شود، جبران این خسارات می‌تواند به نوعی جزو مصالح جامعه محسوب شود؛ خصوصاً اگر فعل صورت گرفته با نظر حاکم جامعه انجام شده باشد؛ زیرا متوفی، در جهت منافع و مصالح جامعه کشته شده و جبران خسارات جانی و دیه شخص کشته شده در جهت مصالح جامعه از بیت المال امری غیر منطقی و نامتعارف در میان فقها نمی‌باشد. به عنوان مثال در باب جهاد و مسئله ترس، فقها جبران خسارات جانی وارده به اشخاصی که به عنوان سپر انسانی قرار گرفته‌اند را جزو مصالح مسلمین می‌دانند که لازم است از بیت المال پرداخت شود؛ زیرا افراد مذکور در جهت جلوگیری از تعطیل شدن جهاد و نجات جامعه از سلطه کفار و دشمنان اسلام کشته شده‌اند. لذا جبران دیه شخصی که در جهت مصالح مسلمین کشته شده از بیت المال امری خلاف رویه شریعت نبوده و دارای سابقه می‌باشد.^{۵۱}

بعید نیست قاعده مَنْ لَه الْغَنَمُ فَعَلَيْهِ الْغَرَمُ نیز بتواند مؤید دیگری بر این مطلب باشد؛^{۵۲} زیرا وقتی مصلحت مورد نظر محسن عاید به عموم باشد غرامت فعل او نیز باید بر عهده عموم باشد که محل تامین آن بیت المال خواهد بود.

^{۴۷} - همان، ۳۵۴/۷

^{۴۸} - حرعاملی، وسائل الشیعة، ۲۲۶/۲۷

^{۴۹} - قمی، هدایة الأعلام، ۳۴؛ اردبیلی، فقه الحدود و التعزیرات، ۷۰۵/۲

^{۵۰} - مرعشی نجفی، القصاص علی ضوء القرآن و السنة، ۳۸/۲

^{۵۱} - صاحب جواهر، جواهر الکلام، ۷۲/۲۱؛ شهید ثانی، شرح لمعه، ۲۲۰/۱؛ حائری، ریاض المسائل، ۴۸۹/۱

^{۵۲} - مصطفوی، مئة قاعدة الفقهية، ۲۸۴

برای تقویت نظریه مطرح شده می‌توان مؤیدات دیگری نیز ذکر کرد:

قاعدهٔ اقتصار: نفی دیه، خلاف اصل و قاعده است و در موارد خلاف قاعده باید به قدر متیقن آن عمل شود؛ قدر متیقن، آن است که دیه را به نحو مطلق نفی ننموده و صرفاً به صورت جزئی از عهده شخص محسن منتفی بدانیم کما اینکه ظاهر آن است که علت رفع مسئولیت از محسن، همان محسن بودن اوست (الوصف مُشعرٌ بالعلیه)^{۵۳} و عقلاً نیز به همین علت عقوبت وی را قبیح می‌شمارند. بر این مبنا نفی ضمان نیز مختص به خود محسن خواهد بود چرا که اگر محسن بودن علت نفی ضمان باشد این علت نسبت به مراجع دیگری (نظیر بیت المال) که احتمال جبران خسارت از آن‌ها وجود داشته باشد شمول ندارد. (العله تعمم و تخصص)

پاسخ به دو اشکال

اشکالی که ممکن است مطرح شود آن است که پرداخت دیه از بیت المال در مسئله مورد بحث، توسعه مسئولیت بیت المال محسوب می‌شود و در نگاه اول ممکن است غیر منطقی به نظر برسد. در پاسخ می‌توان گفت: اولاً موارد مصرف بیت المال در شرع مشخص بوده، یکی از آن‌ها مصالح مسلمین می‌باشد. مدعای این نوشتار نیز آن است که پرداخت دیه شخصی که در جهت مصلحت عموم جامعه کشته شده است جزو مصالح مسلمین می‌باشد. بنابراین پرداخت دیه از بیت المال در این مورد، توسعه مسئولیت بیت المال به معنی اضافه شدن به موارد مشخص در فقه نمی‌باشد بلکه صرفاً تعیین یکی از مصادیق عنوان کلی یعنی مصالح مسلمین می‌باشد. مؤید این امر نیز چنانچه بیان شد پرداخت دیه از بیت المال در باب ترس است که فقها پرداخت دیه کشته شدگان در جهت مصلحت عموم جامعه (جلوگیری از توقف جهاد با دشمنان اسلام و کفار حربی) را جزو مصالح مسلمین دانسته لذا قائل به پرداخت دیه از بیت المال می‌باشند. این امر نشان دهنده آن است که پرداخت دیه شخصی که در جهت مصلحت عموم جامعه (احسان عمومی) جان خود را از دست داده است جزو مصالح مسلمین بوده و می‌تواند از مصادیق مصرف بیت المال باشد.

ثانیاً بر اساس ادله و مستندات ارائه شده فعل محسنانه منتهی به مرگ در صورت وجود شرایط لازم می‌تواند مشمول قاعده ابطال ناپذیری خون مسلمان گردد. در این صورت پرداخت دیه از بیت المال مستند به دلیل شرعی یعنی قاعده مسلم و متقن ابطال ناپذیری خون مسلمان که اصل قاعده مورد قبول فقهای شیعه می‌باشد خواهد بود. لذا شبهه مذکور در صورتی قابل طرح است که نتوان شمول قاعده را نسبت به محل بحث اثبات نمود. به عبارت دیگر پرداخت دیه از بیت المال در صورتی غیر منطقی خواهد بود که فاقد پشتوانه و دلیل شرعی باشد در حالی که مفصلاً این امر اثبات گردید. با این توضیح روشن می‌شود که تمسک به اصل احتیاط - با این استدلال که توسعه موارد مصرف بیت المال و صرف اموال عمومی برای موارد محل بحث، خلاف احتیاط است - در اینجا وجهی ندارد؛ زیرا با وجود دلیل شرعی نوبت به اصل عملی نمی‌رسد (الاصل دلیلٌ حیث لا دلیل).

اشکال دیگری که ممکن است مطرح شود این است که نفس فعل محسنانه فاقد ضمان است و لذا پرداخت دیه موضوعاً منتفی بوده و محلی برای جریان قاعده ابطال ناپذیری خون مسلمان نمی‌باشد. اما در پاسخ می‌توان گفت صرف ضمان آور نبودن فعل، سبب انتفاء موضوع قاعده نمی‌گردد. نظیر چنین حالتی در یکی از موارد اجرای قاعده بیان شده است و این مبین شمول دامنه قاعده نسبت به چنین حالتی می‌باشد. در روایت ابی‌الورد که جزو مستندات قاعده مذکور است راوی نسبت به دیوانه‌ای که بر اثر دفاع مشروع کشته شده از امام

صادق یا امام باقر علیهما السلام سوال می‌کند و حضرت پاسخ می‌دهند: نظرم این است که این مرد در برابر قتل دیوانه کشته نمی‌شود و ضامن دیه او نیست. «دِيْتُهُ عَلَى الْإِمَامِ، وَلَا يَبْطُلُ دَمُهُ».^{۴۹} بر اساس این روایت ضمان از عهده شخص مدافع به واسطه دفاع مشروع برداشته شده است و در واقع بر اساس ادله دفاع مشروع شخص مدافع ضمانی نسبت به مهاجم ندارد و نفس فعل دفاعی با رعایت شرایط لازم مانند فعل محسنانه ضمان آور نمی‌باشد. این گونه می‌توان روایت مذکور را تحلیل کرد که با عنایت به آن که حمله شخص مجنون عدوانی نبوده و از روی زوال عقل بوده است بنابراین، نمی‌توان خون او را مانند مهاجمی که عدواناً حمله می‌کند و قصد جان کسی را کرده هدر دانست و در هر صورت یک نفس محترم کشته شده است. به عبارتی به واسطه فعلی که ضمان آور نیست نفسی محترم کشته شده است. به همین دلیل جهت جلوگیری از پایمال شدن خون وی دیه او از بیت المال پرداخت می‌گردد. در صحیح ابی بصیر هم مضمونی شبیه به روایت ابی الورد نسبت به دفع حمله مجنون و پرداخت دیه از بیت المال نقل شده است.^{۵۰}

نتیجه گیری

بر اساس قاعده احسان خساراتی که به واسطه فعل محسنانه ایجاد می‌شود با رعایت شرایط و ضوابط مقرر فاقد ضمان می‌باشد. در خسارات مالی صرف ظاهراً بنای شریعت بر جبران و تدارک آن از سوی مرجعی دیگر نمی‌باشد. اما در خسارات جانی شواهد و قرائنی وجود دارد که مبین متفاوت بودن رویه و بنای شریعت است. صحیح ابی بصیر که در آن از امام صادق (ع) نقل شده: "إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ حَكَمَ فِي دِمَائِكُمْ بِغَيْرِ مَا حَكَمَ بِهِ فِي أَمْوَالِكُمْ..... لِكَيْلَا يَبْطُلَ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ." نیز مبین همین امر می‌باشد. بر اساس شواهد و قرائن قطعی در خسارات جانی بر خلاف خسارات مالی قاعده ابطال ناپذیری خون مسلمان جعل شده است که طبق آن اگر امکان جبران خسارت از سوی شخصی که مرگ یک مسلمان به وی منتسب می‌باشد به هر دلیلی میسر نباشد در نهایت بیت المال مرجع تدارک دیه است تا مبادا خون مسلمانی پایمال شود. در این میان آن چه اهمیت بسیاری دارد تعیین موضوع این قاعده می‌باشد. شواهد و قرائنی حاکی از عرفی بودن موضوع این قاعده می‌باشد. بر این اساس یکی از مواردی که شبهه پایمال شدن خون مسلمان مطرح می‌شود جایی است که فردی بر اثر یک فعل محسنانه کشته شود. اگر ملاک را در تعیین موضوع قاعده عرف بدانیم در جایی که نیت شخص محسن احسان به عموم افراد یک جامعه و نه بالخصوص فردی که کشته باشد، در نگاه عرف با توجه به آن که نیت شخص محسن احسان به فرد کشته شده نبوده است، اگر دیه چنین شخصی مطلقاً منتفی باشد می‌تواند مصداقی از پایمال شدن خون یک مسلمان باشد. برای رفع این اشکال نمی‌توان به تخصیص قاعده ابطال ناپذیری خون مسلمان به وسیله قاعده احسان تمسک نمود زیرا چنانچه بیان شد قاعده ابطال ناپذیری خون مسلمان آبی از تخصیص می‌باشد. لکن با بررسی برخی ادله قاعده می‌توان به این نتیجه رسید که قاعده ابطال ناپذیری خون مسلمان مرجع خاصی را بالخصوص برای تامین دیه معین نکرده است و حسب مورد ممکن است بیت المال یا خود شخص قاتل و یا حتی اقارب او دیه را پرداخت کنند. چنانچه روایت ابوبصیر از امام صادق (ع) که نسبت به قاتل فراری فرمودند اگر مالی دارد، دیه از مالش گرفته می‌شود و گرنه از خویشاوندان وی، به ترتیب نزدیکی در خویشاوندی گرفته می‌شود و اگر خویشاوند ندارد، امام دیه او را می‌پردازد چرا که خون مرد مسلمان باطل نمی‌شود، نیز تا حدودی دلالت بر این امر دارد. برخی ادله قاعده از جمله روایت سلمة بن کهیل و عبد الله بن سنان و قاعده من له الغنم فعليه الغرم نیز مویدی بر این امر می‌تواند باشد. در ما نحن فیه نیز با توجه به اینکه ضمانی بر عهده شخص محسن نمی‌باشد بیت المال در نهایت مرجع تدارک دیه می‌باشد. در این صورت به مفاد هر دو قاعده احسان و ابطال ناپذیری خون مسلمان عمل شده و تعارضی

^{۴۹} - کلینی، الکافی، ۷/ ۲۹۵

^{۵۰} - همان، ۷/ ۲۹۴

بین دو دلیل به وجود نخواهد آمد؛ خصوصاً آن که لسان ادله هر دو قاعده آبی از تخصیص می باشد. یکی از مصادیق احسان به عموم ماده ۵۰۹ ق.م.ا می باشد. (هرگاه کسی در معابر یا اماکن عمومی با رعایت مقررات قانونی و نکات ایمنی عملی به مصلحت عابران انجام دهد و اتفاقاً موجب وقوع جنایت یا خسارت گردد، ضامن نیست.) در این ماده ضمان از عهده شخص محسن برداشته شده و نسبت به پرداخت دیه از مرجع دیگر قانونگذار سکوت نموده است. بر اساس آنچه گفته شد این ماده از این جهت با استناد به قاعده ابطال ناپذیری خون مسلمان قابل نقد می باشد. پیشنهاد نگارنده با توجه به آن که ظاهر ماده صرفاً نفی ضمان از شخص محسن نموده قول به ضمان بیت المال - با استناد به قاعده دُم المسلم لا یذهب هدراً و اهمیت بسیار بالایی که شریعت اسلام برای دماء و نفوس مسلمین قائل شده است - در قالب یک رای وحدت رویه که خلاف ظاهر ماده نخواهد بود، می باشد.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم
۲. آشتیانی، محمدحسن بن جعفر. بحر الفوائد فی شرح الفرائد. بیروت: مؤسسة التاریخ العربی. چاپ اول، ۱۴۲۹ ق.
۳. ابن ادریس حلی، محمد بن منصور بن احمد. السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم. چاپ دوم، ۱۴۱۰ ق.
۴. اردبیلی، سید عبد الکریم موسوی. فقه الحدود و التعزیرات. قم: مؤسسة النشر لجامعة المفید رحمه الله. چاپ دوم، ۱۴۲۷ ق.
۵. ایروانی، باقر. دروس تمهیدیه فی الفقه الاستدلالی علی المذهب الجعفری. قم: بی نا، چاپ دوم، ۱۴۲۷ ق.
۶. بجنوردی، سید حسن بن آقا بزرگ موسوی. القواعد الفقهیه، قم: نشر الهادی. چاپ اول، ۱۴۱۹ ق.
۷. بجنوردی، سید محمد بن حسن موسوی. قواعد فقهیه. تهران: مؤسسه عروج. چاپ سوم، ۱۴۰۱ ق.
۸. تستری کاظمینی، عبد الحسین بن محمد تقی. الهدایة فی شرح الکفایة. بغداد: مطبعة الآداب فی بغداد. چاپ اول، ۱۳۳۰ ش.
۹. تنکابنی، محمد. ایضاح الفرائد. تهران: بی نا. چاپ اول، ۱۳۸۵ ق.
۱۰. جمعی از مؤلفان. مجله فقه اهل بیت علیهم السلام. قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام. چاپ اول، بی تا.
۱۱. حائری، سید محمد مجاهد طباطبایی. کتاب المناهل. قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام. چاپ اول: بی تا.
۱۲. حائری، سید علی طباطبائی. ریاض المسائل. قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام. چاپ اول، بی تا
۱۳. حکیم، محمد تقی. (۱۹۶۳ م)، الاصول العامة للفقه المقارن. بیروت: دارالاندلس، چاپ اول: ۱۹۶۵ م.
۱۴. حکیم، محسن. حقائق الأصول. قم: کتابفروشی بصیرتی. چاپ پنجم، ۱۴۰۸ ق.
۱۵. خمینی، سید روح الله موسوی. تحریر الوسيلة، قم: مؤسسه مطبوعات دار العلم. چاپ اول، بی تا.
۱۶. _____. القواعد الفقهیه و الاجتهاد و التقليد (تهذیب الأصول). قم: دار الفکر - کتابفروشی اسماعیلیان. چاپ اول، ۱۴۰۹ ق.
۱۷. خوانساری، سید احمد بن یوسف. جامع المدارک فی شرح مختصر النافع. قم: مؤسسه اسماعیلیان. چاپ دوم، ۱۴۰۵ ق.

۱۸. خویی، سید ابوالقاسم. مبانی تکملة المنهاج. قم: مؤسسة إحياء آثار الإمام الخوئي (ره). چاپ اول، ۱۴۲۲ ق.
۱۹. _____، موسوعة الإمام الخوئي. قم: مؤسسة إحياء آثار الإمام الخوئي (ره). چاپ اول، ۱۴۱۸ ق.
۲۰. _____، غاية المأمول. قم: بی-نا. چاپ اول، ۱۴۲۸ ق.
۲۱. سبحانی، جعفر. الإنصاف في مسائل دام فيها الخلاف، بی جا: مؤسسه امام صادق (ع)، چاپ اول، بی تا.
۲۲. _____، سلسلة المسائل الفقهية. قم: بی نا. چاپ اول، بی تا.
۲۳. روحانی، محمد صادق. فقه الصادق. قم: آیین دانش. چاپ اول، ۱۴۳۵ ق.
۲۴. سبزواری، سید عبد الأعلى. مهذب الأحكام. قم: مؤسسه المنار. چاپ چهارم، ۱۴۱۳ ق.
۲۵. شهید ثانی، زین الدین بن علی. الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية. قم: کتابفروشی داورى. چاپ اول، ۱۴۱۰ ق.
۲۶. صاحب الجواهر، محمد حسن. جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام. بيروت: دار إحياء التراث العربي. چاپ هفتم، ۱۴۰۴ ق.
۲۷. صافي، لطف الله. بيان الأصول. قم: بی-نا. چاپ اول، ۱۴۲۸ ق.
۲۸. صدر، محمد باقر. بحوث في علم الأصول. بيروت: الدار الاسلاميه. چاپ اول، ۱۴۱۷ ق.
۲۹. _____، مباحث الأصول. قم: مطبعة مركز النشر- مكتب الإعلام الإسلامی. چاپ اول، ۱۴۰۸ ق.
۳۰. عاملی، محمد بن حسن. وسائل الشيعة. قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام. چاپ اول، ۱۴۰۹ ق.
۳۱. علامه حلّی، حسن بن يوسف بن مطهر اسدی. تحرير الأحكام الشرعية على مذهب الإمامية. قم: مؤسسه امام صادق عليه السلام. چاپ اول، ۱۴۲۰ ق.
۳۲. فاضل لنکرانی، محمد. القواعد الفقهية. قم: چاپخانه مهر. چاپ اول، ۱۴۱۶ ق.
۳۳. فاضل هندی، محمد بن حسن. كشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحكام. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم. چاپ اول، ۱۴۱۶ ق.
۳۴. فیاض، کابلی، محمد اسحاق. المسائل المستحدثة. کویت، مؤسسه مرحوم محمد رفیع حسینی. چاپ اول، ۱۴۲۶ ق.
۳۵. فیض کاشانی، محمد محسن ابن شاه مرتضی. مفاتیح الشرائع. قم: انتشارات کتابخانه آية الله مرعشی نجفی (ره). چاپ اول، بی تا.
۳۶. قمی، سید تقی طباطبایی. هداية الأعلام إلى مدارك شرائع الأحكام. قم: انتشارات محلاتی. چاپ اول، ۱۴۲۵ ق.
۳۷. کاشف الغطاء، نجفی، جعفر بن خضر مالکی. القواعد الستة عشر. بی جا: مؤسسه کاشف الغطاء. چاپ اول، بی تا.
۳۸. کلینی، ابو جعفر محمد بن یعقوب. الکافي. تهران: دار الكتب الإسلامية. چاپ چهارم، ۱۴۰۷ ق.
۳۹. لاری، سید عبد الحسین. التعليقة على المكاسب. قم، مؤسسه المعارف الإسلامية. چاپ اول، ۱۴۱۸ ق.
۴۰. محقق حلّی، نجم الدین جعفر بن حسن. شرائع الإسلام في مسائل الحلال و الحرام. قم: مؤسسه اسماعیلیان. چاپ دوم، ۱۴۰۸ ق.
۴۱. محقق داماد، سید مصطفی. قواعد فقه. تهران: مرکز نشر علوم اسلامی، چاپ دوازدهم، ۱۴۰۶ ق.
۴۲. مراغی، سید میر عبد الفتاح بن علی حسینی. العناوين الفقهية. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم. چاپ اول، ۱۴۱۷ ق.

۴۳. مرعشی نجفی، سید شهاب الدین. القصاص علی ضوء القرآن و السنة. قم: انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی (ره). چاپ اول، ۱۴۱۵ ق.
۴۴. مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی. فرهنگ نامه اصول فقه. قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی. چاپ اول، بی تا.
۴۵. مروجی، علی. تمهید الوسائل فی شرح الرسائل. قم: مکتب النشر الاسلامی. چاپ اول، ۱۴۱۰ ق.
۴۶. مصطفوی، سید محمد کاظم. مائة قاعدة فقهية. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم. چاپ چهارم، ۱۴۲۱ ق.
۴۷. مغربی، ابو حنیفه نعمان بن محمد تمیمی. دعائم الإسلام. قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام. چاپ دوم، ۱۳۸۵ ق.
۴۸. _____. انوار الأصول. قم: مدرسه الامام علي بن ابي طالب (عليه السلام). چاپ دوم، ۱۴۲۸ ق.
۴۹. _____. القواعد الفقهية. قم: مدرسه امام امير المؤمنين. چاپ سوم، ۱۴۱۱ ق.
۵۰. نائینی، میرزا محمد حسین غروی. المكاسب و البيع (للمیرزا النائینی). قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم. چاپ اول، ۱۴۱۳ ق.
۵۱. نجومی، سید مرتضی حسینی. الرسائل الفقهية. قم: بی نا، چاپ اول، بی تا.